



همه معلمان من

محمدصادق اصغری زرگر آبادی

دارند. اما شما می‌دانید که سرنوشت کتاب‌ها را نویسندگان آن‌ها تعیین نمی‌کنند، خوانندگان تعیین می‌کنند.» «استادان و ناستادانم» تنها به روایت انتقادی از تجربه‌های شخصی در محیط‌های آموزشی رسمی چون دبستان و دبیرستان و دانشگاه محدود نشده است، بلکه پا را از این فراتر گذاشته و در گستره‌ای وسیع‌تر، رابطه شاگردی و استادی را به چالش کشیده است. نویسنده، تجربه سپری کردن دوره خدمت سربازی خود را با همان نگاه دقیق و موشکاف حلاجی می‌کند که دوره کارآموزی در مؤسسه‌هایی مانند فرانکلین و میکروسافت یا تدریس خود در دانشگاه را، و البته در بیان این‌ها، موضوع اصلی، آموختن و آموزش دادن است.

آذرنگ در مقدمه کتاب چنین می‌نویسد: «این کتاب برای کسانی نوشته شده است که دغدغه آموزش و آموختن دارند. عشق به آموختن را چه کسانی و چگونه در دل‌هایی برمی‌افروزند؟ میل به آموختن را چه کسانی و چگونه در دل‌هایی می‌میرانند؟ مرز میان استادی و ناستادی کجاست؟ آیا اگر ما استادان دیگری می‌داشتیم، یا تأثیرگذارانی که علاقه‌های عمیق و استعداد‌های ما را دریافته‌اند و ما را به مسیرهای خودمان سوق می‌دادند، اکنون همان بودیم که هستیم؟ آموزشگران راستین، انگیزشگران راستین؛ آن‌ها کاشف، هدایتگر، الهام‌بخش و نیرودهنده انگیزه‌هایی هستند که سرچشمه همه آفرینش‌ها، ره‌گشایی‌ها و ساختن‌هاست.» آذرنگ لزوم برخورداری کتاب از جذابیت را فراموش نمی‌کند؛ با این فرض که اگر قرار است حرف مهمی زده شود،

← عبدالحسین آذرنگ نویسنده، پژوهشگر، مدرس، مترجم و ویراستاری نام‌آشناست. در سال ۱۳۲۵ در کرمانشاه متولد شد و در دوره کارشناسی از دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان فارغ‌التحصیل شد. کارشناسی ارشد را نیز در دانشکده علوم تربیتی گذراند. از او آثار پرشماری منتشر شده‌اند که در آن میان، خاطرات او با عنوان «استادان و ناستادانم» با استقبال عموم مخاطبان مواجه بوده است.

آذرنگ در روایتی بی‌پرده به نقل خاطرات خود از استادانی پرداخته است که راهنمای او در راهیابی مسیر زندگی بوده‌اند. او شمار این استادان را از انگشتان یک دست کمتر می‌داند و در مقابل از «نااستادانی» یاد می‌کند که شمارشان به مراتب بیش از استادان بوده است و گفته‌ها و عملکردشان نشان بیراهه و سنگلاخ را پیش‌روی شاگرد قرار داده است و تأثیرات مخرب آن‌ها در مسیر کار و زندگی او باقی‌مانده است. آذرنگ در نقل این بخش از خاطرات خود از ذکر نام افراد اجتناب کرده است تا شاید ناستادان را با فراموشی سزا دهد و از رسم ادب نیز به دور نیفتد.

تأکید او بر بخشی از خاطرات خود که می‌تواند در نقد و اصلاح نظام آموزشی مؤثر باشد، نشان از نگاهی انتقادی دارد که به نوشته‌های او جهت داده است. این ویژگی عمق و معنایی مضاعف به کتاب افزوده است که آن را از دیگر آثار در زمینه خاطره‌نویسی ممتاز می‌کند. او در توصیف کتاب خود چنین گفته است: «این کتاب را خطاب به آن دسته از آموزشگران و آموزش‌پذیرانی نوشتم که دغدغه‌های آموزش و آموختن

آن حرف باید شنونده نیز داشته باشد. پس برای ارتباط با مخاطب، از زبانی روان، صمیمی و البته پخته استفاده کرده و خاطرات خود را به شیوه‌ای داستانی روایت می‌کند که برای طیف‌های مختلف می‌تواند جذاب باشد؛ به‌گونه‌ای که تا انتها آن را زمین نگذارند. در این زمینه نباید از ویژگی‌های کتاب غافل شد که در عین برخورداری از بیان روان و ساده، نثری محکم و زیبا دارد و قلم زیبای آذرنگ در کنار محتوای خوب، ارزشمندی و جذابیت آن را دوچندان کرده است. این همه نشان از چیره‌دستی آذرنگ در نویسندگی دارد؛ شروع جذاب فصل‌ها، استفاده مناسب از تکنیک تعلیق، جزئی‌نگری و توصیف‌های خلاقانه، مخاطب را سر ذوق می‌آورد و در وجود خواننده کششی برای دانستن ادامه ماجرا ایجاد می‌کند.

همچنین، در خاطرات آذرنگ با نکات جالبی از زندگی چهره‌های برجسته فرهنگ و هنر کشور در سال‌های دور و نزدیک روبه‌رو می‌شویم. این آشنایی دریچه‌ای را برای مطالعات بعدی خواننده به روی او می‌گشاید. از سوی دیگر، نویسنده با فضا سازی مؤثر، تصویری زنده و ملموس از فضای فرهنگی و آموزشی چند دهه گذشته ترسیم می‌کند که برای مخاطب آشنا با این فضا، احساسی خاطره‌انگیز ایجاد می‌کند.

خواندن این کتاب برای آموزگان، استادان، دانشجویان و همه کسانی که با آموختن و آموزش دادن سروکار دارند، سودمند و راهگشاست. کتاب «استادان و ناستادانم»، نوشته عبدالحسین آذرنگ را مؤسسه نشر جهان کتاب در ۱۷۰ صفحه به چاپ رسانده است. بخش‌هایی از خاطرات او درباره دوستانش را در اینجا بخوانید:

«حبیب پروا نداشت که از واقعیت دور شود. خرّم در عوض پروا داشت که هیچ‌گاه از واقعیت دور نشود.

در کشاکش‌های آن‌ها بود که برای نخستین بار به نظرم رسید گاه لازم است از واقعیت دور شد. البته در آن زمان توانایی بیان فلسفی این نظر را نداشتیم. بعدها توانستم فرق میان شناختن واقعیت و پذیرفتن آن را دریابم.

حبیب می‌خواست از واقعیت‌های بسیاری در پیرامونمان دور شود و به واقعیت‌های دیگری برسد. خرّم می‌گفت: چون این‌ها واقعیت است، پس باید آن‌ها را پذیرفت.

کشاکش آن‌ها حل‌شدنی نبود. حبیب رفت و در ماجراهایی که از آن‌ها بی‌خبر ماندیم، ناپدید شد. خرّم از واقعیت به عرصه سیاست رفت، اما واقعیت‌های سیاسی را بی‌چون و چرا پذیرفت و بعدها زیر بار سیاست فرسوده و فرسوده‌تر شد تا سرانجام به صورت وسیله‌ای غیرقابل استفاده، او را از صحنه به بیرون پرتاب کردند.»

منبع

در نگارش این مرور، از یادداشت سایت خبری الف نیز استفاده شده است.